

خرید تسلیحات نظامی و همگرایی منطقه‌ای در خلیج فارس (مطالعه موردی شورای همکاری خلیج فارس و ایران)

ارسلان قربانی شیخ نشین*

چکیده

خلیج فارس از چند دهه گذشته منطقه‌ای حیاتی، استراتژیکی و کانون مسئله امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است و موقعیت ژئواستراتژیک، منابع عظیم انرژی، رقابت‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای، وابستگی‌های خارجی در این حوزه و مناقشات و بحران‌های منطقه‌ای، تاکنون از مؤلفه‌های اصلی واگرایی و نبود همگرایی منطقه‌ای آن بوده است. اکنون ظهور مؤلفه نوین خریدهای کلان تسلیحاتی و افزایش وابستگی‌های نظامی - امنیتی می‌تواند شکل‌بندی همگرایی و امنیت منطقه‌ای در حوزه خلیج فارس را در آینده نزدیک تغییر دهد و منطقه را وارد مرحله جدیدی از

* دانشیار و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران
(ghorbani@khu.ac.ir)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۲۵

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره پنجم، پاییز ۱۳۹۱.

واگرایی کند. آینده همگرایی منطقه‌ای در خلیج فارس و سیاست‌های نظامی - امنیتی نوین، با مهم‌تر شدن خریدهای تسلیحاتی و افزایش وابستگی‌ها به قدرت‌های فرامنطقه‌ای شکل تازه‌ای به خود گرفته و در حال دگرگون شدن است. هدف اصلی این پژوهش بررسی تأثیر خریدهای تسلیحاتی و وابستگی خارجی بر نظام همگرایی منطقه‌ای در حوزه خلیج فارس با تأکید بر تأثیرات شاخص خریدهای تسلیحاتی بر همگرایی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است. بر اساس نظریه وابستگی دلیل عدم همگرایی کشورهای حوزه خلیج فارس، وابستگی ساختاری آنها در درون نظام قدرت‌های فرامنطقه‌ای و سرمایه‌داری است؛ بنابراین به دلیل وابستگی خارجی (اقتصادی، سیاسی، نظامی) و خریدهای کلان تسلیحاتی از غرب و همچنین مقاومت نامتقارن ایران در برابر قدرت‌های فرامنطقه‌ای، همگرایی درون منطقه‌ای کم‌رنگ می‌شود و همزمان تنش‌های سیاسی، اقتصادی، قومی و اجتماعی تقویت و بی‌ثباتی سیاسی در منطقه حاکم می‌شود و سرانجام به واگرایی بیشتر و شکست همگرایی در حوزه خلیج فارس می‌انجامد.

واژه‌های کلیدی: همگرایی، وابستگی خارجی، خلیج فارس، تسلیحات نظامی، جمهوری اسلامی ایران.

مقدمه

در جهان امروز همگان پذیرفته‌اند که همگرایی منطقه‌ای ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. منطقه خلیج فارس به عنوان کانونی‌ترین نقطه استراتژیکی جهان نه تنها از این امر مستثنا نیست، بلکه ضرورت شکل‌گیری این همگرایی منطقه‌ای و همچنین امنیت منطقه‌ای در آن بیش از هر جای دیگری احساس می‌شود. نگاهی به واقعیت‌های حاکم بر کشورهای خلیج فارس نشان می‌دهد که هنوز این منطقه تا رسیدن به مرحله تشکیل اتحادیه‌ای فراگیر فاصله زیادی دارد. جایگزین کردن تعامل به جای تقابل و نگاه درون منطقه‌ای به جای نگاه برون منطقه‌ای در منطقه نیازمند نگاهی ساختارشکنانه است.

خلیج فارس از چند دهه گذشته منطقه‌ای حیاتی، استراتژیکی و کانون مسئله امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. موقعیت ژئواستراتژیک، منابع عظیم انرژی، رقابت‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای، وابستگی‌های خارجی در این حوزه و مناقشات و بحران‌های منطقه‌ای، تاکنون از مؤلفه‌های اصلی واگرایی و نبود همگرایی منطقه‌ای آن بوده است. این منطقه به منزله یکی از مناطق مهم امنیتی، راهبردی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از دیرباز مورد توجه بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای بوده و در بین نخبگان و محافل تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز نظام بین‌الملل جایگاه مهمی داشته است و به همین دلیل پیوسته رد پای قدرت‌های فرامنطقه‌ای و بزرگ جهانی را به ویژه طی سه دهه گذشته و با وجود تحولاتی مانند جهانی شدن و پدیده‌ای به نام انقلاب اسلامی و در سال‌های پس از آن فروپاشی شوروری و تغییر در کیفیت نظام بین‌المللی و هژمونی امریکا، حادثه ۱۱ سپتامبر و جنگ‌های خلیج فارس را می‌توان در این حوزه مشاهده کرد. آنچه بیش از همه در این منطقه مهم به نظر می‌آید، این

است که مسئله همگرایی بین کشورهای حوزه خلیج فارس به شدت از تحولات فوق آسیب پذیر شده و عوامل بین‌المللی و منطقه‌ای و داخلی هر یک با نگاه و جهان بینی خاص خود بر طبل واگرایی و تعارض می‌کوبند (ملکی، ۱۳۸۹: ۱).

اکنون ظهور مؤلفه نوین خریدهای کلان تسلیحاتی و افزایش وابستگی‌های نظامی - امنیتی می‌تواند شکل‌بندی همگرایی و امنیت منطقه‌ای در حوزه خلیج فارس را در آینده نزدیک تغییر دهد و منطقه را وارد مرحله جدیدی از واگرایی کند. آینده همگرایی منطقه‌ای در خلیج فارس و سیاست‌های نظامی - امنیتی نوین، با بیشتر شدن خریدهای تسلیحاتی و افزایش وابستگی‌ها به قدرت‌های فرمانطقه‌ای شکل تازه‌ای به خود گرفته و در حال دگرگون شدن است.

هدف اصلی این پژوهش بررسی تأثیر خریدهای تسلیحاتی و وابستگی خارجی بر نظام همگرایی منطقه‌ای در حوزه خلیج فارس با تأکید بر تأثیرات شاخص خریدهای تسلیحاتی بر همگرایی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است. بر این اساس تلاش می‌شود به این پرسش‌ها پاسخ داده شود: «سیاست خرید تسلیحاتی نظامی توسط کشورهای شورای همکاری خلیج فارس چه اهدافی را دنبال می‌کند؟» و «چه پیامدهای مطلوب یا نامطلوبی بر امنیت و همگرایی منطقه‌ای در حوزه خلیج فارس داشته است؟» با توجه به یافته‌های به دست آمده به نظر می‌رسد «در منطقه خلیج فارس، با افزایش وابستگی خارجی شاهد افزایش خرید تسلیحاتی و کاهش امنیت منطقه‌ای و شکست برنامه‌های همگرایی خواهیم بود». بر اساس نظریه وابستگی دلیل عدم همگرایی کشورهای حوزه خلیج فارس، وابستگی ساختاری آنها در درون نظام قدرت‌های فرمانطقه‌ای و سرمایه داری است؛ بنابراین به دلیل وابستگی خارجی (اقتصادی، سیاسی، نظامی) و خریدهای کلان تسلیحاتی از غرب و همچنین مقاومت نامتقارن ایران در برابر قدرت‌های فرمانطقه‌ای، همگرایی درون منطقه‌ای کم‌رنگ شده و هم‌زمان تنش‌های سیاسی، اقتصادی، قومی و اجتماعی تقویت و بی‌ثباتی امنیتی در منطقه حاکم شده است و سرانجام به واگرایی بیشتر و شکست همگرایی در حوزه خلیج فارس می‌انجامد.

این مقاله به خلأ پژوهشی موجود در خصوص شناخت سیاست‌های امنیتی -

دفاعی و نظامی (خرید تسلیحات نظامی) کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و میزان عمق و کیفیت پیوندهای میان این کشورها با قدرت های بزرگ از جمله امریکا پاسخ می دهد و تأثیرات این روابط نظامی - امنیتی را بر همگرایی منطقه ای و روابط این کشورها با ایران را بررسی می کند.

پیشینه تحقیق

در زمینه مطالعه خرید تسلیحات نظامی و تأثیر آن بر همگرایی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور مطالعات نسبتاً وسیعی صورت گرفته است. برخی از منابع داخلی بر شاخص های اقتصادی همگرایی منطقه ای و برخی دیگر بر مسائل کلان سیاسی - امنیتی تمرکز کرده و به دلایل و عوامل وابستگی خارجی و خرید کلان تسلیحات و تأثیرات آن بر همگرایی اشاره چندانی نکرده اند. منابع لاتین به صورت مفصل تر و دقیق تر بر واگرایی ها و امنیت منطقه ای تأکید کرده و به شاخص های همگرایی و واگرایی بین ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس علاقه بیشتری نشان داده اند؛ اما بر شاخص تسلیحات نظامی و وابستگی خارجی کمتر تمرکز کرده اند، برای مثال آقای حسن ثاقب در مقاله «مقایسه وضعیت شاخص های اقتصادی - تجاری ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس» بر شاخص های تجاری و اقتصادی تأکید کرده است و آقایان حسین سیف زاده و جلیل روشن دل در «تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس» و خانم سعیده لطفیان در مقاله «پدیده نظامی شدن در خاورمیانه و پیامدهای آن» و آقای اصغر ولدانی در مقاله «ایران و کشورهای خلیج فارس: چشم اندازهای همکاری» به صورت کلان موضوع را بررسی کرده اند. برخی مقالات مانند مقاله خانم زهرا نوع پرست با عنوان «چشم انداز همگرایی در خلیج فارس» و حمدالله آصفی با عنوان «همگرایی و ثبات در خلیج فارس» روندهای کلی همگرایی در منطقه خلیج فارس را واکاوی کرده اند. در منابع لاتین، مؤسسه مطالعات دفاعی لندن در گزارشی با عنوان «امنیت در خلیج فارس» و آقای بیلی جیمز در «امنیت منطقه ای و ثبات داخلی در خلیج فارس»، همچنین زیو ماز در «امنیت منطقه ای» و مارتین لی نورچی در «چهره جدید امنیت در خاورمیانه»

موضوع امنیت در منطقه خلیج فارس را مطالعه کرده اند. در مجموع با توجه به گستردگی مطالعه در موضوع امنیت و همگرایی در خلیج فارس مقاله حاضر به دلیل تأکید بر شاخص تسلیحات نظامی و وابستگی خارجی و تأثیرات آن بر همگرایی منطقه ای با مطالعه موردی رابطه ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در این حوزه دست به نوآوری زده است.

روش تحقیق

در این تحقیق علاوه بر مراجعه به منابع مکتوب و مجازی و توصیف و تحلیل موضوعات، از روش مقایسه‌ای با استفاده از آمارها و داده‌ها نیز استفاده شده است؛ بنابراین روش مبنا استفاده از روش تحلیلی - توصیفی است و در آن تأثیر خرید تسلیحاتی و وابستگی خارجی بر همگرایی منطقه‌ای با مطالعه موردی رابطه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و ایران بررسی می‌شود. پس از جمع‌آوری اطلاعات، برحسب متغیرها و شاخص‌ها، اطلاعات تجزیه و طبقه‌بندی شده و در نهایت بر اساس روش تحلیلی - توصیفی فرضیه پژوهش اثبات یا رد خواهد شد.

چهارچوب نظری

۱. نظریه وابستگی^۱

نظریه وابستگی که در برابر نظریه نوسازی^۲ (مدرنیسم) شکل گرفت، تحت تأثیر اندیشه‌های رائل پربیش^۳ (اقتصاددان آرژانتینی و مدیر کمیسیون اقتصادی سازمان ملل در امریکای جنوبی) در اواخر دهه ۱۹۵۰ توسعه یافت. این نظریه نشان می‌دهد که برخلاف نظریه نوسازی که راه پیشرفت را فقط الگو قرار دادن کشورهای توسعه‌یافته می‌داند، این روند سبب شکل‌گیری اقتصاد وابسته در کشورهای توسعه‌یافته می‌شود و الگوی سیستم اقتصادی «مرکز - پیرامون»^۴ را ایجاد می‌کند که کشورهای صنعتی در مرکز این اقتصاد قرار می‌گیرند و کشورهای در حال توسعه

1. Dependency Theory
2. Modernization Theory
3. Raul Prebisch
4. Center - periphery

در پیرامون آن جای می‌گیرند. مطالعات پریش و همکاران او نشان داد که فعالیت‌های اقتصادی در کشورهای غربی اغلب منجر به مشکلات جدی در کشورهای فقیر می‌گردد (نراقی، ۱۳۷۰: ۱۸۵-۱۷۶).

این نظریه تحت فعالیت‌های علمی *آندره گوندر فرانک*^۱ و شماری از اقتصاددانان دیگر در دهه ۱۹۷۰، مکتب وابستگی نامیده شد. این نظریه در دهه ۱۹۶۰-۱۹۷۰ به سبب گسترش فقر در بیشتر نقاط جهان، به منزله نظریه‌ای انتقادی در برابر نظریه نوسازی مشهور شد.

مکتب وابستگی خاستگاه نظریه پردازانی بوده است که دیدگاه آنان در باب تحلیل مسائل کشورهای توسعه نیافته در اندیشه‌های مارکس ریشه دارد. تز اصلی آنها این است که مرکز (کشورهای غربی) به طور جدی مخالف توسعه کشورهای پیرامون (حوزه خلیج فارس) است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۵۷۵-۵۷۰).

۱-۱. دیدگاه‌های نظریه پردازان مکتب وابستگی

آنها معتقدند که جریان خروج سرمایه مازاد از کشورهای حوزه خلیج فارس به کشورهای غربی مانع عمده توسعه کشورهای حاشیه خلیج فارس می‌باشد و به علت سلطه مرکز بر پیرامون و مکانیسم ذاتی نظام سرمایه‌داری بین‌المللی هر گونه ارتباط اقتصادی و سیاسی منجر به تشدید وابستگی می‌گردد. همچنین معتقدند که ساختار نظام بین‌المللی، به شدت فرصت‌های رشد و توسعه را برای کشورهای توسعه نیافته تضعیف می‌کند (نصیری، ۱۳۷۹: ۳۴-۳۰).

آندره گوندر فرانک (یکی از مشهورترین نظریه پردازان وابستگی) دلیل توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم را در رابطه زنجیروار متروپل - اقمار (مرکز - پیرامون) جست‌وجو می‌کند. او معتقد است علت توسعه یافتگی را باید در روابط ساختاری دنبال کرد که در طول تحولات اقتصادی - اجتماعی بین کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته کنونی رخ داده است. کشورهای غربی یک مرکز (متروپل) را تشکیل داده‌اند که کشورهای اقماری (حوزه خلیج فارس) پیرامون آنها گرد آمده‌اند (نیکلاس، ۱۳۶۷: ۱۱۵-۱۰۰).

1. Andre Gunder Frank

به عقیده نظریه پردازان این مکتب رابطه میان کشورهای مرکز و حاشیه رابطه‌ای از جنس وابستگی شدید (اقتصادی، سیاسی، نظامی) از طرف کشورهای حاشیه به کشورهای مرکز است؛ به گونه‌ای که کشورهای حاشیه توانایی خودمختاری عملی را که برای توسعه‌ای همه‌جانبه نیاز است، از دست می‌دهند و در نهایت موقعیتی فرودست را در روابط اقتصادی در سطح جهانی می‌گیرند (هتته، ۱۳۸۱: ۱۲۶-۱۲۰).

علاوه بر ریشه‌های تاریخی، وابستگی ماهیت «سیستماتیکی» هم دارد که به بقای آن در عین ماهیت نابرابرانه‌اش اجازه ماندگاری می‌دهد. این ساختار، آن‌گونه که بررسی نظریه پردازان وابستگی نشان می‌دهد، با خروج استعمارگران دچار کمترین تغییر بنیادی نشد و همین مانع اصلی در مسیر از بین بردن وابستگی بوده است.

نظریه وابستگی در اصل شامل تمام نظریه‌هایی می‌شود که مفهوم «مرکز - پیرامون» از مفاهیم محوری آنها محسوب می‌شود. به این اعتبار، رویکرد ساختارگرایی به توسعه را نیز باید گونه‌ای از نظریه وابستگی در نظر گرفت که دغدغه‌رهایی از وابستگی فناورانه اقتصادهای پیرامونی دارد. با وجود این، نظریه ساختارگرا ضمن نقد جدی نظریه تجارت آزاد و عملکرد نظام اقتصاد جهانی یا نظام سرمایه داری از نظر توزیع نابرابر رشد اقتصادی، دستیابی به توسعه صنعتی و فناورانه ملی در چهارچوب همین نظام را ممکن می‌داند و آن را در چهارچوب رویکرد «جایگزینی واردات»^۱ پردازش می‌کند. به همین دلیل مهم، آن را باید از نظریه وابستگی رادیکال نئومارکسیستی تفکیک کرد که معتقد است مادام که نظام اقتصاد جهانی یا نظام سرمایه داری باقی است، راهی برای توسعه پیرامون وجود ندارد (هتته، ۱۳۸۱: ۱۳۳-۱۲۶).

دوس سانتوس^۲ وابستگی را وضعیتی می‌داند که در آن اقتصاد گروهی از کشورها تابع توسعه اقتصادی دیگر کشورها می‌شود. او نیز چون پل باران معتقد بود که روابط نابرابر تجاری بر پایه قدرت انحصاری مرکز، منجر به انتقال مازاد از پیرامون به مرکز می‌گردد (ساعی، ۱۳۸۶: ۱۱۶-۱۱۴).

1. Import substitution
2. Dos Santos

۱-۲. وابستگی جدید

فرناندو کاردوسو^۱، فالتو^۲ و کوئیجانو با تلفیق سنت ساختارگرایی و مارکسیستی آن را به وجود آوردند. کاردوسو و فالتو در توضیح وابستگی در کنار نقش عوامل خارجی کشورها به نقش عوامل داخل کشورهای پیرامونی نیز توجه کردند. آنها بر خلاف نئومارکسیست ها که امپریالیسم و وابستگی را دو روی یک سکه می دانند، معتقدند که وابستگی فقط بر پایه استثمار و سرکوب نیروهای خارجی قرار ندارد، بلکه بر پایه پیوند، منافع و همسازی میان طبقات حاکمه داخلی و خارجی قرار دارد؛ به طوری که سلطه مرکز از طریق نحوه عمل گروه ها و طبقات حاکمه داخلی به صورت یک نیروی داخلی ظاهر می گردد (ساعی، ۱۳۸۶: ۱۳۱-۱۲۵).

خرید های تسلیحاتی کلان کشورهای حوزه خلیج فارس از کشورهای غربی در قالب همین نظریه بررسی می شود و نشان از ماهیت ساختارهای بین المللی و سیاست های هژمونی گرایی امریکا و دیگران دارد. کشورهای حوزه خلیج فارس نیز جایگاه خود را در قالب کشورهای مرکز - پیرامون تعریف کرده اند؛ اما روی دیگر سکه تحولات منطقه خلیج فارس، نظریه و رویکرد همگرایی است که سعی بر رهایی از وابستگی به قدرت های فرامنطقه ای دارد و بر نظم، امنیت و وابستگی متقابل منطقه ای تأکید می کند.

۱-۳. نظریه همگرایی

واژه «همگرایی»^۳ در مقابل «واگرایی»^۴ قرار می گیرد. همگرایی فرایندی است که دولت ها یا واحدهای سیاسی مجزا از هم، داوطلبانه از بخشی از اقتدار خود و اعمال آن جهت دستیابی به اهداف مشترکشان صرف نظر کرده و از یک قدرت برتر تبعیت می کنند (کاظمی، ۱۳۷۰: ۲۳-۲۲).

یکی از حوزه های مهم مطالعاتی در مسائل سیاسی و روابط بین الملل مجموعه مباحث مربوط به همگرایی است که در خصوص آن و موضوعات مربوطه اش مانند

1. Fernando Henrique Cardoso
2. Enzo Faletto
3. Convergence
4. Divergence

منطقه‌گرایی، اتحادیه‌ها و روندهای جهانی، نظریه پردازان و صاحب‌نظران مختلفی دیدگاه‌های خود را طرح کرده‌اند. اندیشمندانی مانند *ارنست هاس*^۱، *امیتای اتزیونی*^۲، *رونالد بوجالا*، *کارل دویچ* و *جوزف نای* صاحب‌نظرانی هستند که نظریه‌های همگرایی را طرح کرده و گسترش داده‌اند. تعاریف متعدد و مختلفی از مفهوم همگرایی وجود دارد؛ اما می‌توان در تمامی این تعاریف فصل مشترکی یافت مبنی بر آنکه در همگرایی تلاش بر این است که از عوامل اختلاف‌زا و زمینه‌های هویتی و ناسیونالیستی، پایبندی بیش از اندازه به منافع ملی، مرزهای جغرافیایی و حتی حاکمیت مطلق کشورهای یک منطقه، به نفع اهداف جمعی و مشترک کاسته شود و از طریق گسترش همکاری‌های فنی و تکنیکی، اقتصادی و تجاری، عقیدتی و فرهنگی و حتی سیاسی به ایجاد صلح و آرامش در منطقه و نهایتاً در سطح جهان کمک شود.

در اغلب موارد، همگرایی شیوه‌ای برای حل و فصل درگیری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است که طی آن به تدریج همه واحدهای سیاسی را دربرمی‌گیرد و در بلندمدت باعث گسترش همگرایی و تشکیل اتحادیه فراگیر در منطقه می‌شود. فرایندی که طی آن ملت‌ها از تمایل و توانایی خویش به تدبیر مستقل سیاست خارجی و سیاست‌های اساسی داخلی خود صرف‌نظر می‌کنند، در عوض در پی تصمیم‌گیری مشترک یا تفویض روند تصمیم‌گیری به سازمان‌های ناظر جدیدی هستند (Dougherty, 1971: 280-283).

بر این اساس، روند جدید صرف‌نظر کردن از حاکمیت ملی و تمایل به پذیرش اقتدار فراملی، از مفروضات اصلی تئوری همگرایی است. در این روند، ملت‌ها و رهبران سیاسی درمی‌یابند که نیل به اهداف و منافع ملی، فقط در سایه تصمیم‌گیری جمعی و مشارکت در یک نظام همگرا، بیشترین بهره‌دهی و مطلوبیت را دارد؛ بنابراین، دولت‌ها و ملت‌ها به جای تکیه بر ناسیونالیسم و خوداتکایی داخلی، به آرمان‌ها، سازمان‌ها و تصمیم‌های فراملی گرایش پیدا می‌کنند.

حرکت وحدت‌گرایی، از حوزه و قلمرو اقتصادی به سوی حوزه سیاسی است؛

1. Ernst Haas

2. Amitai Etzioni

بنابراین فرض نخستین عرصه همگرایی در حوزه اقتصادی نمود می‌یابد، آنگاه به حوزه سیاسی و امنیتی سرایت پیدا می‌کند. به رغم وجود اختلاف نظرهایی درباره متغیرهای اصلی همگرایی، بسیاری از پژوهشگران درباره موضوعاتی چون نقش نهادها و نخبگان، کم و کیف مبادلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، ایجاد نوعی اجتماع فوق ملی و حرکت‌های یکپارچه‌کننده و انسجام‌دهنده، دیدگاه‌ها و نظرات مشترکی دارند (Dougherty, 1971: 283-286).

نظریه همگرایی، علاوه بر تجزیه و تحلیل تئوریک از پدیده همگرایی، تحقق این آرمان را در قالب «وحدت منطقه‌ای» (منطقه‌گرایی)، «وحدت ساختاری» (فدرالیسم) و «وحدت جهانی» امکان‌پذیر می‌داند. وحدت منطقه‌ای به تجانس ارزشی، انتظارات مشترک و تفاهم بر سر اهداف و منافع همگون اشاره می‌کند که موجب همکاری و اتحاد بین کشورهای یک منطقه می‌شود. منطقه به طور عمده دربرگیرنده قلمرو جغرافیایی خاصی است که در جغرافیای سیاسی مشخص شده است؛ مانند منطقه اروپایی (اروپای غربی)، آسیای جنوب شرقی، افریقا، امریکای لاتین و خاورمیانه یا منطقه خلیج فارس.

باید توجه کرد که اگر همگرایی به مثابه «وضعیت» طرح شود، نظریات کاتوری، ایشپیگل و اتزیونی را باید در نظر گرفت؛ اما اگر منظور از همگرایی «فرایند» است، باید نظریات تئوریسین‌های کارکردگرا و نئوکارکردگرا را بررسی کرد. در هر صورت نباید فراموش کرد که «همگرایی می‌باید داوطلبانه و توافقی باشد». یعنی به عبارتی همگرایی رویکردی سیاسی - نهادی به وضعیت موجود دارد و طرف‌داران آن معتقدند هیچ امری را نمی‌توان به دولت‌ها تحمیل کرد، مگر آنکه خود آنها پذیرای محدودیت حاکمیت خود باشند (Chilcote, 1981: 170-175).

در جهان متشکل از بازیگرانی که با یکدیگر روابطی غالباً خصومت‌آمیز و رقابتی دارند، شکل‌گیری واحدی سیاسی به منزله بازیگری مستقل به نام اتحادیه اروپا در واقع نقطه عطفی در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود.

در مجموع خاستگاه نظریه همگرایی از دهه ۱۹۵۰ به بعد و در چهارچوب منطقه‌گرایی در اروپای غربی است که بعدها صاحب‌نظرانی مانند میترانی و ارنست هاس با توجه به جامعه‌شناختی کارکردی گام‌های مؤثری برای مطالعه این نظام‌ها برداشته‌اند.

هر چند که دولت‌ها همچنان نقش اصلی را در نظام بین‌الملل بازی می‌کنند، این امر در تعارض با تئوری همگرایی نیست و در اینجاست که تز کارکردگرایی، جایگاهی میانه را به خود تخصیص می‌دهد و همان گونه که یوهان دو وری می‌گوید: «کارکردگرایی جایگزینی برای تصورات سنتی تر حقوقی درباره دولت و حاکمیت است».

در این زمینه کارکردگرایی نظریه‌ای است که در صدد تقلیل اصطکاک‌های ذاتی موجود در روابط میان کشورها (مانند جنگ) و دستیابی به همکاری هر چه بیشتر میان دولت‌ها و تحول پیوندهای فراملی به همگرایی بین‌المللی است. مهم‌ترین نظریه پرداز فونکسیونالیست‌ها، دیوید میتزانی، بر این باور است که اصولاً میان فدرالیسم که اسیر قانونمندی‌ها و ملاحظات سهیم شدن در قدرت است و کارکردگرایی که به تمهیداتی برای نیازهای مشترک می‌اندیشد، تعارضاتی وجود دارد. بر این اساس او معتقد بود که مباحثات امروزی در روابط بین‌الملل به نفع فراملی‌گرایی و وابستگی متقابل است (Columbis , 1990: 295-298).

۲. متغیرهای تأثیرگذار در فرایند همگرایی

۲-۱. موقعیت جغرافیایی

موقعیت جغرافیایی مهم‌ترین متغیر اثرگذار در شکل‌گیری نظامی منطقه‌ای است. منظور از موقعیت جغرافیایی فقط گستردگی یک منطقه و همسایگی چند کشور با یکدیگر نیست، بلکه عناصر گوناگون مانند مرزها، آب‌وهوا، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها نیز در این میان مطرح است و متغیر جغرافیایی می‌تواند منافع مشترک یا متضاد برای کشورهای منطقه پدید آورد که به شکل‌گیری یک نظام منطقه‌ای کمک می‌کند. خلیج فارس برای کشورهای کرانه‌ای آن نظام منطقه‌ای خلیج فارس را پدید آورده است (کریمی، ۱۳۸۹: ۱-۳).

۲-۲. عوامل گوناگون سیاسی، ایدئولوژیک و امنیتی

این عوامل در پیدایش یک هویت پویای سیاسی اثرگذار است و تشابه یا تضاد در میان دولت‌های یک منطقه زمینه را برای پدید آمدن نظامی منطقه‌ای فراهم می‌کند. دولت‌های دموکراتیک در برابر دولت‌های اقتدارگرا با یکدیگر همسویی دارند و این

مسئله در شکل‌گیری نظام منطقه‌ای اهمیت بسیاری دارد. همچنین بر پایه تعریف لیپمن که امنیت را به معنای به خطر نیفتادن ارزش‌های حیاتی یک ملت می‌داند، چنانچه این ارزش‌ها از سوی برخی از دولت‌های منطقه تهدید شود، زمینه برای قطب‌بندی در منطقه پدید می‌آید که به تعبیری تلاش برای ایجاد موازنه است.

۲-۳. پیوندهای تاریخی - فرهنگی

پیوندهای تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، قومی، زبانی، مذهبی و نژادی در پیدایش نظام‌های منطقه‌ای نقشی اساسی دارد. همچنین نیازهای اقتصادی کشورهای یک منطقه به یکدیگر می‌تواند زمینه‌ساز تشکیل نظامی منطقه‌ای باشد. برای نمونه کشورهای تولیدکننده نفت در خاورمیانه در زمینه میزان تولید و بهای نفت وابستگی متقابل به یکدیگر دارند و این مسئله بر حساسیت و آسیب‌پذیری آنها می‌افزاید و زمینه‌ای برای همگرایی می‌شود (کریمی، ۱۳۸۹: ۳-۵).

۲-۴. وابستگی به قدرت‌های فرامنطقه‌ای و خرید تسلیحات نظامی در خلیج فارس

در ساده‌ترین معنا وابستگی به معنای دنباله‌روی و تأثیرپذیری اقتصادی، سیاسی و نظامی کشورهای حوزه خلیج فارس از کشورهای غربی و در رأس آنها ایالات متحده امریکاست و منظور از کشورهای وابسته این منطقه نیز کشورهایی هستند که امور و تحولات آنها تحت تأثیر و تابع تحولات دیگر کشورهای فرامنطقه‌ای از جمله سیاست خارجی امریکاست؛ بنابراین وابستگی رویه‌ای دیگر از مبحث نظریه وابستگی می‌باشد، زیرا اکثریت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس که امروزه جهان سوم شناخته می‌شوند، روزگاری تحت سلطه مرکز قرار داشته‌اند. به طوری که شاخص‌های وابستگی این کشورها از نوع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تحت تأثیر این وابستگی، دگرگونی‌هایی ژرف را به خود دیده است (ساعی، ۱۳۸۵: ۲۷).

بر این اساس وابستگی وضعیتی است که از خارج به دولت‌های حوزه خلیج فارس تحمیل می‌شود و علت عدم همگرایی و توسعه نیافتگی این کشورها، وابستگی ساختاری آنها در درون نظام قدرت‌های فرامنطقه‌ای و سرمایه‌داری است؛ بنابراین در چهارچوب این نظریه، به دلیل وابستگی خارجی (اقتصادی، سیاسی، نظامی)، همگرایی درون منطقه‌ای کم‌رنگ شده و همزمان تنش‌های سیاسی،

اقتصادی، قومی و اجتماعی تقویت و بی‌ثباتی امنیتی در منطقه حاکم و نهایتاً به واگرایی بیشتر و شکست همگرایی در خاورمیانه می‌انجامد (قوام، ۱۳۸۹: ۱۱۳).

کشورهای حوزه خلیج فارس که در میان کشورهای در حال توسعه جهان قرار گرفته‌اند، دچار مشکلات اقتصادی و وابستگی‌های گوناگونی به کشورهای فرامنطقه‌ای هستند که روند همکاری‌های منطقه‌ای میان آنها را با اخلال و دشواری‌هایی جدی مواجه می‌کند. پیدایش صنایع مونتاژ یکی از دیگر از شاخص‌های کشورهای حوزه خلیج فارس است که بیانگر سطح و عمق وابستگی آنها به کشورهای صنعتی جهان است.

خلیج فارس به دلیل وجود ذخایر عظیم انرژی آن و موقعیت ژئوپلیتیک به مهم‌ترین منطقه جهان تبدیل شده است و بنا بر یک راهبرد بین‌المللی که قدرت جهانی را در اختیار کسانی می‌داند که بر منابع و خطوط انرژی تسلط داشته باشند، قدرت‌های فرامنطقه‌ای برای گسترش سلطه خود بر این منطقه در حال رقابت هستند. این رقابت از امپراتوری بریتانیا آغاز شده است و امروزه نیز قدرت‌هایی چون آمریکا، اروپا، روسیه، چین، هند، پاکستان و ترکیه آن را ادامه می‌دهند. ژئوپولیتیک خلیج فارس دچار تحول اساسی شده است؛ زیرا در نظریه‌های ژئوپولیتیک گذشته، خلیج فارس در شمار سرزمین‌های حاشیه‌ای محسوب می‌شد. اما اکنون در نظریه‌های جدید، خلیج فارس به قلب زمین، هارتلند محور یا مرکز - مرکز تبدیل شده است (4-7: Petroleum, Economist, 1990).

منافع قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای و قدرت‌های متوسط مجاور منطقه در خلیج فارس همواره با یکدیگر برخورد و فرسایش داشته و این منطقه به رغم فروپاشی شوروی، همچنان برای روسیه به سبب نزدیکی جغرافیایی‌اش اهمیت دارد. چین با توجه به توسعه فزاینده اقتصادی و جمعیت میلیاردی‌اش به طور طبیعی تمایل به تأثیرگذاری در این منطقه دارد. هند به مثابه قدرتی رو به گسترش، به دلایل مشابه و به سبب جمعیت اقلیت‌های هندی در کشورهای حوزه خلیج فارس، توجه ویژه‌ای به این منطقه خواهد داشت. پاکستان نیز به نوبه خود تلاش می‌کند در این رقابت از هند عقب نماند. کشورهای مهم در خاورمیانه و اطراف آن نظیر مصر و ترکیه هر کدام منافع خود را در خلیج فارس دنبال می‌کنند.

با توجه به نیازهای فزاینده اروپا به نفت و گاز و کاهش ذخایر دریای شمال و شمال آفریقا، تنها منطقه ای که قادر به تأمین بخش اعظم انرژی این قاره در قرن جدید خواهد بود، حوزه خلیج فارس است که نزدیکی نسبی جغرافیایی آن با اروپا، نقش مهمی در روابط کشورهای اروپایی با کشورهای این منطقه بازی می‌کند. اروپا به جریان مطمئن و درازمدت نفت و گاز خلیج فارس با قیمت مناسب و دسترسی به بازارهای این منطقه برای فروش و ارائه کالاهای و خدمات خود بسیار وابسته است (Miller, 1977: 115-120).

خلیج فارس از مناطقی است که ویژگی ژئواستراتژیک آن برای سال‌های متمادی حفظ شده است و ایالات متحده آمریکا تلاش کرده است با برجسته سازی این ویژگی، جریان هژمونی گرایي و سیاست خارجی خود را همواره در این منطقه ادامه دهد. در این چهارچوب، سیاست تسلیحاتی و اصولاً سیاست فروش تسلیحات به کشورهای منطقه بخشی از رقابت‌های هژمونی گرایي است. (kraig,2004).

اطلاعاتی که مؤسسه صلح استکهلم منتشر کرده است، نشان می‌دهد آمریکا توانسته است در فاصله سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۰۹ (۱۳۸۵-۱۳۸۸) تأمین بیش از ۵۴ درصد سخت‌افزار نظامی خاورمیانه و حوزه خلیج فارس را به خود اختصاص دهد. نتیجه تحقیقات این مؤسسه حاکی از آن است که شرکت‌های تسلیحاتی آمریکا ۶۰ درصد قراردادهای نظامی کشورهای حوزه خلیج فارس شامل امارات متحده عربی، عربستان سعودی، کویت، عمان، قطر و بحرین را به دست آورده است. بزرگ‌ترین مشتری آمریکا در این مدت امارات متحده عربی بوده، اما بزرگ‌ترین معامله‌ای که صورت گرفته متعلق به عربستان سعودی است (The SIPRI Military Expenditure Database).

امریکا قصد دارد طی ۱۰ سال آینده به عربستان سعودی، ۶۷ میلیارد دلار تسلیحات بفروشد. این بزرگ‌ترین معامله تسلیحاتی تاریخ آمریکا و بخشی از خریدهای تسلیحاتی پیش‌بینی شده ۱۲۳ میلیارد دلاری کشورهای عربی حوزه خلیج فارس است. بر اساس این گزارش، بزرگ‌ترین بازار تسلیحات نظامی آمریکا در قطر است که ایالات متحده ۹۸ درصد تمام سلاح‌های جدید این کشور را تأمین کرده است. همچنین ۶۰ درصد قراردادهای نظامی در امارات متحده عربی به شرکت‌های آمریکایی متعلق است.

در همین حال *دان داولینگ*، تحلیلگر مسائل خاورمیانه در روزنامه واشنگتن پست، نوشت: «امریکا در امارات متحده عربی به عنوان تأمین کننده اصلی سکویهای نظامی پیشرفته محسوب می‌شود و فروش سلاح‌های ایالات متحده به کشورهای حوزه خلیج فارس به معنی افزایش قابلیت‌های نظامی این کشورها است». وی افزود: «البته نکته مهم این است که فرانسه پیشتر به عنوان تأمین کننده سلاح‌های نظامی امارات متحده عربی از هواپیماهای نظامی گرفته تا بالگرد و تانک‌های جنگی بود» (غضنفری، ۱۳۸۳).

مؤسسه تحقیقاتی صلح بین‌الملل استکهلم در گزارش خود اعلام کرد: «چهار کشوری که پس از امریکا، تسلیحات نظامی منطقه خلیج فارس را تأمین می‌کنند، به ترتیب فرانسه، روسیه، انگلیس و چین هستند. همچنین *تئودور کاراسیک* از بنیاد مطالعات نظامی خاور نزدیک امریکا در مصاحبه با روزنامه نیویورک تایمز اعلام کرد که امارات متحده عربی قراردادهایی به ارزش ۳۵ تا ۴۰ میلیارد دلار برای خرید تجهیزات نظامی از امریکا امضا کرده است (The SIPRI Military Expenditure Database). بر اساس پیش‌بینی‌های این مؤسسه انتظار می‌رود که عمان ۱۲ میلیارد دلار و کویت هفت میلیارد دلار را تا پایان سال ۲۰۱۴ (۱۳۹۳) برای جایگزینی و ارتقای جنگنده‌های خود هزینه کنند. همچنین بسته کمک نظامی امریکا به عربستان سعودی به ارزش ۶۷ میلیارد دلار برآورد شده است که بیشترین میزان فروش تسلیحات در صنعت دفاعی ایالات متحده به شمار می‌رود و نخستین مرحله عقد این توافقنامه حدود ۳۰ میلیارد دلار تخمین زده شد. در مجموع کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس در سال ۲۰۰۸ (۱۳۸۷)، ۲/۴ درصد از «تولید ناخالص داخلی»^۱ خود را برای خرید تسلیحات صرف کرده‌اند. ایالات متحده امریکا همچنین در سال ۲۰۱۱ مجموعاً ۵۷ میلیارد دلار تجهیزات نظامی به شش پادشاهی عرب منطقه خلیج فارس فروخته است که این رقم ۶۰ درصد کل تسلیحات فروخته شده این کشور در این سال به حساب می‌آید. بنا به گزارش وزارت دفاع امریکا در اواخر سال ۲۰۱۱، عربستان سعودی سفارش ۸۰ میلیارد دلار ادوات جنگی را به این وزارت داده و امارات متحده عربی قرارداد نصب سپر دفاع موشکی به ارزش ۳ میلیارد دلار را با

1. Gross domestic product (GDP)

این کشور امضا کرده است (The SIPRI Military Expenditure Database).

در نگاه اولیه فروش تسلیحات و آن هم با این حجم از سوی ایالات متحده، به نوعی ایجادکننده توازن گرایی ذهنی در این منطقه است؛ زیرا ایالات متحده عملاً پس از جنگ دوم خلیج فارس (بازپس‌گیری کویت) و با انگاره‌سازی سیاست ایران‌هراسی، حضور پررنگی در این منطقه دارد و سیاست تسلیحاتی چیزی جز «دریافت اقتصادی» و توازن‌گرایی ذهنی نمی‌تواند باشد.

در نگاه دوم بر اساس نوع و تقسیم‌بندی سلاح‌ها، می‌توان دریافت که سیاست تسلیحاتی ایالات متحده بر مبنای «هماهنگ‌سازی» یا «یکسان‌سازی» تسلیحات طراحی شده است. در این رویکرد تلاش می‌شود تا تسلیحات هماهنگ با سیاست تسلیحاتی ایالات متحده در منطقه توزیع شود تا در صورت نیاز، تکمیل‌کننده تسلیحات امریکایی باشد.

در نگاه سوم سیاست تسلیحاتی ایالات متحده در منطقه همواره بر توجه به برتری نظامی اسرائیل صحنه گذاشته است. در این چهارچوب، ایالات متحده با فروش تسلیحات پیشرفته تر به اسرائیل تلاش کرده است تا برتری آن را نیز حفظ کند.

در نهایت در چهارچوب مداخله گرایی امریکایی، سیاست تسلیحاتی ایالات متحده و فروش تسلیحات به منطقه خلیج فارس به شکلی کمی و کیفی توانسته است روندهای همگرایی منطقه ای را مختل کند یا در مسیر پذیرش ترتیبات امنیت منطقه‌ای موانعی ایجاد کند (kraig,2004).

امریکایی‌ها تداوم و حضور در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه را به مثابه استراتژی تغییرناپذیر برای ایجاد نظم منطقه‌ای فراروی خود قرار داده‌اند؛ بنابراین ایران و برخی دیگر از کشورها نیز از الگوی مقاومت نامتقارن برای تحقق اهداف خود در منطقه بهره می‌برند. چنین روندی تضادهای نهفته در محیط منطقه‌ای را بازتولید کرده و در نتیجه آن، امکان شکل‌گیری امنیت منطقه‌ای و تعادل از طریق الگوی همگرایی و موازنه منطقه‌ای حاصل نخواهد شد (کاظمی، ۱۳۸۶: ۵).

به این ترتیب موضوع امنیت در خلیج فارس، جلوه‌هایی از هژمونیک‌گرایی قدرت‌های بزرگ و نقش‌آفرینی بازیگران منطقه‌ای همراه خواهد داشت. هریک از

دو مؤلفه یادشده، زمینه‌های عبور از تعادل گرایی را به وجود می‌آورد. آنچه کوهن آن را وضعیت نوار شکننده در این منطقه می‌نامد، انعکاس ناپایداری، بی‌ثباتی و عدم تعادل منطقه‌ای محسوب می‌شود. در منطقه خلیج فارس شرط حادث شدن مسابقه تسلیحاتی تحریک و بسترسازی عامل فرامنطقه‌ای در نظر گرفته می‌شود و دیگر بسترهای لازم برای وقوع چنین رقابتی علاوه بر فضای آنارشیک نظام بین‌الملل، در میان خود کشورهای این منطقه وجود دارد (peace-ipsc.org).

از زمان اکتشاف نفت در کشورهای خلیج فارس در اوایل قرن بیستم، رقابت خارجی همواره از مسائل اساسی این منطقه بوده است. قدرت‌های خارجی به ویژه کشورهای غربی همواره درصدد اعمال نفوذ در سیاست‌های داخلی و منطقه‌ای کشورهای خلیج فارس بوده و تلاش کرده‌اند که متحدان محلی موردنظر خویش را در مسیر منافع خود به کار گیرند.

امپراتوری بریتانیا و به دنبال آن دولت ایالات متحده سال‌ها از طریق حمایت از متحدان محلی خود به سودهای کلانی از عایدات نفتی رسیده‌اند. آنها با سرمایه‌گذاری روی عوامل شناخته‌شده در کشورهای خلیج فارس داستان‌های تکراری نفت، پول و قدرت را رقم زده‌اند. بهای چنین سیاست‌هایی همواره آثار منفی خود را نشان داده است که در کوتاه‌مدت عواقب این سیاست‌ها، شکل‌گیری نیروهای سیاسی وابسته به غرب در درون کشورهای حوزه خلیج فارس بوده است که همواره در خدمت سیاست‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای هستند (فاست، ۱۳۸۶: ۴۴۸-۴۵۱).

در مواقعی که بازیگر فرامنطقه‌ای وارد حوزه‌ای شود، یک عامل محلی مستعد نیز درصدد بهره‌برداری از شرایط و اوضاع برمی‌آید. به این ترتیب دخالت بازیگران بیرونی با عملکرد بازیگران منطقه که در جست‌وجوی حمایت خارجی هستند، هماهنگ می‌شود و سیاست‌های نوین و موازنه قدرت جدیدی در خلیج فارس شکل می‌گیرد. اغلب به همین دلیل است که نیروها در مقابل یکدیگر در صحنه سیاسی کشورها یا منطقه قرار می‌گیرند (peace-ipsc.org).

۳. ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس: چشم‌انداز همگرایی

«شورای همکاری خلیج فارس»^۱ بلوکی تجاری شامل کشورهای پیرامون خلیج فارس و کشورهای عرب منطقه است که اعضای آن اهداف تجاری و اجتماعی مشترکی را پیگیری می‌کنند. این شورا در ۲۵ مه ۱۹۸۱ و با هدف مقابله با آنچه این کشورها آن را خطر انقلاب اسلامی ایران می‌نامیدند، تشکیل شد. در حال حاضر شش کشور عربستان، امارات متحده عربی، بحرین، کویت، عمان و قطر عضو این شورای همکاری هستند.

زمینه‌های همگرایی متعددی میان ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس وجود دارد. یکی از مهم‌ترین عواملی که می‌تواند زمینه‌های وحدت بین دولت‌ها و ملت‌های منطقه خلیج فارس را فراهم آورد و زمینه‌های همگرایی را تضمین کند، دین اسلام است. هر هفت کشور ساحلی خلیج فارس دین مشترکی دارند و همه حکومت‌های این حوزه پایبندی خود را به اسلام اعلام کرده‌اند و مشروعیت خود را از راه دین به دست می‌آورند.

یک ایدئولوژی مشترک در میان همه کشورها و جوامع خلیج فارس وجود دارد که اختلافات قومی، قبیله‌ای، نژادی و حتی جغرافیایی را به رسمیت نمی‌شناسد و می‌تواند اساسی‌ترین و پایدارترین عامل وحدت و همگرایی باشد و همچنین عواملی مانند تولید مشترک، مسئله آب، مسائل محیط زیستی و بهداشتی، دشمن مشترک، ژئوپلیتیک مشترک و استفاده بهینه از نفت می‌تواند به همگرایی بیشتر در این منطقه کمک کند (peace-ipsc.org).

وابستگی خارجی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به قدرت‌های فرامنطقه‌ای در درون کشورهای منطقه مشکلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی متعددی به وجود آورده و همین مشکلات ثبات سیاسی داخلی این کشورها را تحت شعاع قرار داده است. علاوه بر مشکلات درون‌کشوری، اختلافات مرزی میان کشورهای شورای خلیج فارس و رقابت منطقه‌ای، همگرایی میان دولتی در این حوزه را مختل نموده و عواملی مانند موازنه قوا، بی‌ثباتی امنیتی در خلیج فارس، اختلافات مذهبی، نژادی، نبود سازوکارهای همکاری جویانه، هویت‌گرایی و

1. Cooperation Council for the Arab States of the Gulf (CCASG)

مقاومت نامتقارن ایران در مقابل اتحادهای فرامنطقه‌ای زمینه‌های واگرایی میان ایران و شورای همکاری خلیج فارس را ایجاد کرده است (ابراهیمی فر، ۱۳۸۱: ۱۵-۱۰). کشورهای حوزه خلیج فارس و ایران هویت‌های کاملاً متفاوتی دارند و هویت عربی ایجادشده با هویت ایرانی در تعارض است. از سوی دیگر، هویت شیعی در برابر هویت سنی قرار می‌گیرد و زمانی که بازیگران فرامنطقه‌ای نیز به موازات رقابت‌های منطقه‌ای در معادله امنیت منطقه‌ای تأثیر به جا می‌گذارند، با توجه به تعارض هویت‌ها طبیعی است که با ورود این بازیگران امکان شکل‌گیری همگرایی کاهش یافته و از سوی دیگر زمینه برای واگرایی فراهم می‌شود. این گونه تعارض‌ها به معنای آن است که در هر گونه رقابت سیاسی و تعارض ژئوپلیتیکی، شرایط برای ایجاد ائتلاف‌های ناپایدار با کشورهای فرامنطقه‌ای برای تأمین موازنه قوا فراهم می‌شود (متقی، ۱۳۸۹: ۵-۱).

درآمدهای نفتی کشورهای حوزه خلیج فارس موقعیت و قابلیت نظامی آنها را با استفاده از خریدهای تسلیحاتی کلان افزایش داده است. این امر زمینه‌ساز برخی از بحران‌ها محسوب می‌شود و همگرایی منطقه‌ای را مخدوش می‌کند. هویت‌گرایی نیز بیشتر مواقع در قالب شکل‌گیری مقاومت در برابر ورود بازیگران بیگانه به محیط منطقه‌ای تقویت می‌شود.

در محیط‌های ژئوپلیتیکی که خلأ قدرت در آن وجود داشته باشد، زمینه برای افزایش مداخلات سیاسی، نظامی و امنیتی کشورهای فرامنطقه‌ای ایجاد خواهد شد. هر گونه همکاری منطقه‌ای بر اساس جلوه‌هایی از مشارکت سازمان‌یافته و نهادینه‌شده ایجاد می‌شود. شورای همکاری خلیج فارس چنین نقشی را برای واحدهای جنوبی منطقه ایجاد کرده است؛ اما این مجموعه دربرگیرنده تمامی کشورهای منطقه نیست. همچنین رقابت در درون شورای همکاری خلیج فارس مانع از ایجاد همگرایی در طولانی‌مدت خواهد بود (Robert, 2003: 1).

به طور کلی، تداوم اختلاف‌های هویتی، سرزمینی و ساختاری کشورهای منطقه، به موازات نقش‌آفرینی قدرت‌های بزرگ (وابستگی خارجی و افزایش تسلیحات نظامی) و همچنین تلاش برخی از بازیگران برای نیل به موقعیت هژمونیک در حوزه منطقه‌ای مانع از شکل‌گیری فرایندهای همگرایانه خواهد شد

(جعفری ولدانی و حق شناس، ۱۳۷۲: ۱۷۵).

بررسی‌های منطقه‌ای نشان می‌دهد که استراتژی جاری ایالات متحده در بلندمدت قادر به ایجاد ثبات و همگرایی در خاورمیانه نخواهد بود. ساموئل هانتینگتون^۱ می‌گوید «دلیل بی‌تفاوتی امریکایی‌ها به رشد سیاسی در کشورهای دیگر این بوده که در تجربه تاریخی امریکا هیچ نیازی به بنیان‌گذاری سامان سیاسی حس نشده است». به جای رشد سیاسی به تقسیم قوا و موازنه قوا فکر می‌کنند که ناشی از تجربه تاریخی آنهاست (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۱۴).

این استراتژی بیشتر متوجه تشدید تنش‌ها و تقویت اختلافات میان و حتی درون کشورهای منطقه است و کمتر در جهت ترویج مبانی لازم برای همگرایی و ثبات در محدوده منطقه حرکت می‌کند. با وجود این به دلیل وابستگی‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به امریکا، واکنش دیگر رقبای جهانی ایالات متحده مانند اروپا، چین و روسیه را برانگیخته است و آنها رویکرد تهاجمی‌تری در مناطق اطراف خود خواهند داشت.

در چنین فضای رقابتی فشرده‌ای، کشورهای محافظه‌کار عرب خلیج فارس متقاعد می‌شوند که چهارچوب امنیتی منطقه باید در قالب جهانی تعریف شود؛ بنابراین دولت‌های منطقه برای ایجاد توازن نسبی قدرت با هدف حفظ حاکمیت، ثبات داخلی و امنیت خارجی، از کمک قدرت‌های گوناگون فرامنطقه‌ای برای حفظ این توازن قدرت بهره‌برداری خواهند کرد (فاست: ۱۳۸۶: ۴۵۱-۴۴۹).

همچنین با توجه به نیاز کشورها به روابط اقتصادی و تجاری با قدرت‌های خارج از منطقه به ویژه وابستگی آنها به صدور نفت برای تأمین هزینه‌های مورد نیاز برنامه‌های توسعه و هزینه‌های تسلیحاتی می‌توان گفت که اهداف آنها نیز در زمینه حفظ امنیت کشتیرانی، آزادی دریاهای، عدم اختلال در صدور نفت و مقابله با تشنج‌های منطقه‌ای با قدرت‌های خارج از منطقه همسو است و موجب اختلاف نظر درباره شیوه تحقق اهداف میان این کشورها با ایران می‌شود (Nonneman, 2005: 17).

خرید تسلیحات نظامی از امریکا و رقابت تسلیحاتی به نادیده گرفتن روند تنش‌زدایی در منطقه منجر شده است. مقاومت نامتقارن به معنای آن است که هر

1. Samuel Phillips Huntington

بازیگر بدون توجه به ابزارهای قدرت، انگیزه لازم برای چالش‌گری را داشته باشد. وابستگی به قدرت‌های فرامنطقه‌ای و افزایش خریدهای تسلیحاتی و همچنین اختلاف سرزمینی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای منطقه را می‌توان زمینه ساز ایجاد چنین چالش‌هایی دانست. مقاومت نامتقارن به معنای آن است که برخی از کشورها همانند امارات عربی متحده که جمعیت و زیرساخت‌های محدودی از قدرت دارد، به دلیل بهره‌گیری از حمایت امریکا به چالش‌گری در برابر ایران مبادرت می‌ورزد (جعفری ولدانی و حق‌شناس، ۱۳۷۲: ۱۷۷).

به این ترتیب شاخص‌های محیط منطقه‌ای نشان می‌دهد که جلوه‌هایی از واگرایی و عدم همگرایی ادامه داشته و نشانه‌های تداوم چنین فرایندی را می‌توان در استقرار «نیروی‌های فرماندهی مرکزی امریکا»، شکل‌گیری پیمان‌های دفاعی در منطقه، افزایش خریدهای تسلیحاتی کلان و همچنین افزایش گفتمان‌های تعارضی در حوزه خلیج فارس دانست. به موازات چنین نشانه‌هایی «فرایند مقاومت نامتقارن» در منطقه توسط ایران ادامه خواهد یافت (متقی، ۱۳۸۹: ۱۰-۶).

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان داد که در منطقه خلیج فارس، با افزایش وابستگی خارجی و ساختاری (اقتصادی، سیاسی، نظامی) کشورهای این حوزه به قدرت‌های فرامنطقه‌ای به‌ویژه امریکا، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس خریدهای تسلیحاتی کلان خود را افزایش داده‌اند و با اتحادهای فرامنطقه‌ای، گفتمان همگرایی درون منطقه‌ای را نادیده گرفته‌اند و این رویکرد آنها در مقابل رویکرد سیاست خارجی ایران (مبنی بر همگرایی منطقه‌ای بدون دخالت قدرت‌های بیگانه) قرار گرفته است و در نهایت کاهش امنیت منطقه‌ای و شکست برنامه‌های همگرایی را در پی داشته است. همچنین یافته‌ها نشان می‌دهد که دلیل بنیادی خریدهای کلان تسلیحاتی بر اساس نظریه وابستگی به نوع رابطه «مرکز - پیرامونی» کشورهای حوزه خلیج فارس با قدرت‌های جهانی بازمی‌گردد.

بر اساس نظریه همگرایی نیز هر چند از نظر پیوندهای تاریخی، دینی،

ژئوپلیتیک مشترک و غیره زمینه‌های همگرایی در این حوزه وجود دارد؛ مسابقه تسلیحاتی، وابستگی خارجی، اختلافات مرزی، ایدئولوژیک، مذهبی، هویتی، سیاسی، نبود سازوکارهای همکاری جویانه، مقاومت نامتقارن و غیره، همگرایی درون منطقه‌ای را کم‌رنگ کرده و هم‌زمان تنش‌های سیاسی، اقتصادی، قومی و اجتماعی را تقویت کرده است و موجب بی‌ثباتی امنیتی در منطقه شده است و نهایتاً واگرایی بیشتر و شکست همگرایی در میان کشورهای حوزه خلیج فارس از جمله ایران و شورای همکاری خلیج فارس را در پی داشته است. *



کتابنامه

- آبرکرامبی، نیکلاس و دیگران. ۱۳۶۷. فرهنگ جامعه‌شناسی، ترجمه حسن پویان، تهران: چاپ پخش، چاپ اول.
- ابراهیمی‌فر، طاهره. ۱۳۸۱. الگوهای اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت. ۱۳۸۳. جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ایزار معاصر.
- جعفری ولدانی، اصغر و نیلوفر حق‌شناس. ۱۳۷۲. «اختلافات ارضی و مرزی دولت‌های خلیج فارس و تأثیر آن بر امنیت منطقه»، مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسائل خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ساعی، احمد. ۱۳۸۶. توسعه در مکاتب متعارض، چاپ دوم، تهران: قومس.
- _____ ۱۳۸۵. مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم، تهران: سمت.
- سیف‌زاده، حسین و جلیل روشندل. ۱۳۷۹. تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- غضنفری، کامران. ۱۳۸۳. آمریکا و براندازی جمهوری اسلامی ایران، تهران: کیا.
- فاست، لوئیس. ۱۳۸۶. روابط بین‌المللی خاورمیانه، ترجمه احمد سلطانی‌نژاد، تهران: وزارت امور خارجه.
- قوام، عبدالعلی. ۱۳۸۹. اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌المللی، چاپ شانزدهم، تهران: سمت.
- _____ ۱۳۸۶. «چالش‌های نظری پیرامون امنیت ملی و بین‌المللی»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، ش ۱۳، بهار، انتشارات مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- کاظمی، سید حسن. ۱۳۸۶. «نفث و امنیت منطقه‌ای»، مجله بررسی‌های اقتصاد انرژی، سال سوم، شماره ۱۰۰، پاییز ۸۶، صص ۶۲-۴۳.
- کاظمی، سید علی‌اصغر. ۱۳۷۰. نظریه همگرایی در روابط بین‌المللی «تجربه جهان سوم»، تهران: چاپ پیک ایران.
- کریمی، محمود. ۱۳۸۹. «نظریه‌های همگرایی در روابط بین‌الملل»، روزنامه رسالت، مورخ

- گیدنز، آنتونی. ۱۳۷۸. *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی، چاپ پنجم.
- متقی، ابراهیم. ۱۳۸۹. «ثبات منطقه‌ای و موازنه‌گرایی در خلیج فارس ۲۰۰۱-۲۰۱۰»، قابل دسترس در سایت <http://peace-ipsoc.org>
- ملکی، صادق. ۱۳۸۹. «ضرورت شکل‌گیری همگرایی در خاورمیانه»، سایت دیپلماسی ایرانی، ۱۸ مرداد، قابل دسترسی در irdiplomacy.ir
- نراقی، یوسف. ۱۳۷۰. *توسعه و کشورهای توسعه‌نیافته*، تهران: سهامی انتشار، چاپ اول.
- نصیری، حسین. ۱۳۷۹. *توسعه پایدار (چشم‌انداز جهان سوم)*، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه، چاپ اول.
- هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۸۶. *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.
- هتنه، بزورن. ۱۳۸۱. *تئوری توسعه و سه جهان*، ترجمه احمد موثقی، تهران: قومس.
- هنری، کلمنت. ۱۳۸۵. «موانع توسعه در خاورمیانه»، ترجمه وحیدرضا نعیمی، نشریه همشهری، شماره نشریه ۸۵/۱/۲۰.
- Dougherty James and Pfaltzgraff, Robert (1971) *Contending Theories in International Relations*, Philadelphia, J. B Lippincott Company.
- Chilcote Ronald (1981) "Comparative Politics, the Search for a Paradigm", *Westview Press*, Boulder, Colorado.
- Columbis Theodore and Wolfe James (1990) *Introduction to International Relations Power and Justice*, Englewood Cliffs, New Jersey.
- Kraig Michael (2004) "Assessing Alternative Security for the Persian Gulf", *Middle East Policy Council*, Vol. 1, Fall 2004, No 3.
- Miller, Linda (1977) , "Energy, Security And Foreign Policy: A Review Essay", *International Security*, vol. 1, no. 4
- Nienhaus Volker (1987) "Economic Cooperation and Integration Among Islamic Countries", *Islamic Research and Training Institute*, Jaddah, Saudi Arabia.
- Nonneman , Gred (2005) "Analyzing Middle east Foreign Policies and Relationship with Europe", *Routledge*, p. 17.
- Petroleum Economist* (1990) , Vol. 58, No. 2, February.
- Robert , Looney (2003) "Economic integration in the Gulf region: Dose the Future hold more promise than the Past?", *Strategic Insight*, March, p. 1
- <http://www.visionofhumanity.org/info-center/2012-military-expenditure-database-sipri/>
- <http://knoema.com/SIPRI2011>
- <http://milexdata.sipri.org/>
- <http://www.sipri.org/databases/milex>



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی